

مهار درونی «قدرت رهبری»

در حقوق اساسی

□

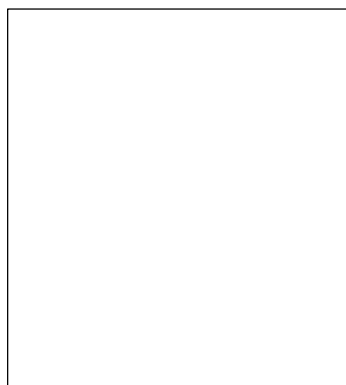
محمدجواد ارسطا

■

مقدمه ◀

در نظام جمهوری اسلامی، رهبری بر عهده فقیه جامع شرایط نهاده شده و در رأس نظام قرار دارد. بحث نظارت بر قدرت سیاسی، از مباحث ضروری بشمار می‌رود که در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مورد توجه قرار گرفته است. با این تفاوت که در جمهوری اسلامی نظارت و کنترل بیرونی با نظارت و مهار درونی همراه‌اند. اکنون در این مقاله به مهار درونی قدرت رهبری در حقوق اساسی می‌پردازیم و مهار بیرونی قدرت رهبری را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

«ولایت فقیه» را در واقع باید «ولایت فقه» دانست؛ زیرا فقیه جامع شرایط ملزم به رعایت اظهار نظرها و دستورهایی است که خود صادر می‌کند و بر او استرعیات موازین اسلامی همانگونه که بر دیگران اطاعت از



سال نهم / شماره سوم



۹۴

فرمانهای وی واجب است، بر خودش نیز لازم است؛ بدین ترتیب، پیروی مردم از ولی فقیه، همان اطاعت از فقه و احکام اسلامی است، در نتیجه نباید ولی فقیه را همچون یک فرمانروای مطلق و برترین قدرت جامعه دانست؛ زیرا وی تنها مجری قدرت الهی است؛ قدرتی که بر او و دیگر شهروندان جامعه اسلامی به طور یکسان اعمال می‌گردد؛ از این رو، در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است که: «رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است.»

با توجه به این نکته، ممکن است به نظر برسد که بحث «کنترل قدرت در حکومت اسلامی»، چندان جای طرح ندارد، لیکن درست آن است که این بحث همانگونه که در سایر حکومت‌های موجود قابل طرح است، در حکومت اسلامی نیز می‌توان آن را مطرح کرد؛ چرا که در حکومت‌های غیر اسلامی نیز، شخص حاکم یا هیأت حاکمه را منشأ قدرت نمی‌دانند، بلکه آنان را مجری قدرتی می‌دانند که منشأش اراده الهی (در حکومت‌های تئوکراسی) یا اراده مردم (در حکومت‌های دموکراسی) است. بدین ترتیب، طرح بحث کنترل و مهار قدرت در واقع به جهت ضرورت پاسخگویی به این پرسش است که:

«آیا حاکم یا هیأت حاکمه، اراده منشأ قدرت را به درستی به اجرا در آورده است یا نه؟»

در مورد ولی فقیه نیز باید به این پرسش پاسخ داد که:

چگونه و از کجا می‌توان فهمید که وی در اعمال قدرت الهی، راه خطا را نیپیموده و از قدرت، سوء استفاده نکرده است؟ اصولاً چه تضمینی وجود دارد که او همیشه بدون دخالت هر گونه غرض شخصی یا گروهی به اعمال قدرت بپردازد؟

در پاسخ این پرسش است که راه‌های مهار قدرت رهبری مطرح می‌گردد. با مراجعه به حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران* می‌توان دریافت که در آن، حداقل دو نوع مهار برای

*. حقوق اساسی؛ اعم از قانون اساسی است، زیرا قانون اساسی تنها یکی از منابع حقوق اساسی می‌باشد و دیگر منابع آن عبارتند از: قوانین عادی، عرف، فرمانهای مقام رهبری، نظریات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام در مسائل مربوط به ساختار کلی نظام و حقوق و آزادی‌های مردم، رویه قضایی و عقاید علمای حقوق یا دکترین.



قدرت ولی فقیه، در نظر گرفته شده است:

۱. مهار از راه شرط نمودن صفات ویژه‌ای همچون عدالت و تقوی، که ما نام آن را «مهار درونی» می‌گذاریم.

۲. مهار از طریق نظارت شخص یا نهادی، بر اعمال ولی فقیه که نام «مهار بیرونی» را بر او می‌نهییم.

در این مقاله، سعی ما بر آن است که مهار درونی قدرت و میزان تأثیر و درجه تضمین آن را مورد بررسی قرار دهیم. پیش از پرداختن به این بحث، جا دارد تذکر داده شود که روش معمول کنترل قدرت در میان حکومت‌های غیر اسلامی موجود، مهار بیرونی می‌باشد؛ بدین معنی که برای مهار کردن یک قدرت، سعی می‌کنند قدرتی دیگر را در مقابل آن قرار دهند. اصولاً نظریه «تفکیک قوا» از همین جا ناشی شده است؛ یعنی هنگامی که دیده‌اند تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه، منجر به خودکامگی و استبداد آنان می‌گردد، قدرت را در میان اشخاص یا نهادهای هم عرض تقسیم نموده‌اند تا اگر یکی به سوی استبداد گرایید، دیگری در مقابلش بایستد و بدین ترتیب هر یک راه‌های سوء استفاده از قدرت را بر دیگری ببندد تا نهایتاً اعمال قدرت در جامعه تعدیل شود.^۱

به گفته یکی از حقوقدانان معاصر:

«حکمای ایام باستان و نویسندگان و فلاسفه قرن هیجدهم و همچنین حقوقدانان دیروز و امروز، با تکیه بر مسأله تفکیک قوا در جهت رفع هراسی کوشیده‌اند که از تمرکز فسادانگیز و خودکامه‌زای قوا، در یک شخص یا یک گروه عاید می‌شود چرا که بر حسب طبیعت اشیاء و احوال و اقتضای مزاج مرکزگرایی، کسی که قدرت را به دست دارد پیوسته در وسوسه سوء استفاده از آن است.»^۲

این مطلب را در کلمات منتسکیو، که یکی از بنیانگذاران نظریه تفکیک قوا به شیوه امروزی آن است، آشکارا می‌توان دید. وی می‌گوید:

→ در این بررسی، ما به حقوق اساسی نظر داریم و نه تنها به قانون اساسی، به همین دلیل حسن سابقه و رشد در محیط ویژه، که یکی از راه‌های مهار درونی قدرت است، در عین حال که در قانون اساسی ایران مطرح نشده است، جزو حقوق اساسی ایران می‌باشد.



«تجربه همیشگی، به ما می‌نمایاند که هر انسان صاحب قدرتی به سوء استفاده از آن گرایش دارد. آنقدر به جلو می‌تازد تا به حد و مرز برخورد... برای آنکه نتوان از قدرت استفاده نامطلوب کرد، بایستی که... قدرت، قدرت را متوقف کند.»^۳

«هنگامی که در یک شخص یا در مجموعه‌ای از مقامات، قوه مقننه با قوه مجریه جمع شود، آزادی دیگر وجود نخواهد داشت؛ زیرا بیم آن هست که سلطان یا سنا قوانین خود کامه‌ای وضع کنند و با خودکامگی به موقع اجرا گذارند.»^۴

نظریه تفکیک قوا به شکل فعلی آن، اگر چه در قرون اخیر مطرح شده، ولی اندیشه اصلی آن، که توزیع قدرت برای رسیدن به هدف کنترل قدرت بوده، سابقه‌ای بسیار طولانی دارد که به ادوار باستان می‌رسد؛ مانند تشکیل قوه مجریه دویاری [Collegial] که دو عضو قوه اجرایی به تساوی قدرت را در بین خود تقسیم کرده‌اند و یکی بدون توافق دیگری حق اخذ تصمیم ندارد؛ مانند برقراری دو کنسول در روم قدیم، در ادوار باستان. همچنین می‌توان از سلطنت دو گانه [Dyarchie] یا چندگانه [Tetarchie] نام برد. چین نظامی در سالهای ۲۸۴ تا ۳۰۵ بعد از میلاد در روم، توسط امپراتور دیوکلسین به وجود آمد که قدرت امپراتوری را میان خود و سران ارتش تقسیم کرد ولی سلسله مراتبی برقرار نمود که در رأس هرم قدرت دو امپراتور، یکی خود او و آن دیگر ماکسی میلین قرار داشت که یکی غرب و دیگری شرق امپراتوری را اداره می‌کرد و در نهایت منجر به تقسیم امپراتوری روم به امپراتوری سفلی و بیزانس شد.^۵

در زمانهای معاصر نیز می‌توان علاوه بر پدیده تفکیک قوا، که نشأت گرفته از تکنیک توزیع قدرت به جهت کنترل آن می‌باشد، از دوگانگی میان رییس مملکت غیر مسؤول (پادشاه - رییس جمهور) و رییس حکومت مسؤول در قوه مجریه؛ مانند نظام پارلمانی مجلس شوری و همچنین از نظام دو مجلسی [Bicameral]، که سرچشمه آن در بریتانیا بوده و کم‌کم مورد تقلید کشورهای دیگر قرار گرفته است، نام برد. قابل توجه آن است که تقلید از نظام دو مجلسی در فرانسه زمان ناپلئون، تا آنجا پیش رفت که پارلمان به پنج مجلس تقسیم شد تا قدرت در یک مجلس متمرکز نگردد. حتی می‌توان گفت نظام عدم تمرکز از جهت اداری نیز برای جلوگیری از اقتدار متمرکز تجویز شده است.^۶



نظامهای غیردینی،
غالباً به دنبال
مهار قدرت از
راههای بیرونی
هستند و سعی
دارند با توزیع
و پراکندگی قدرت،
به این هدف
دست یابند
و چون پای‌بند
به دین و مذهب
خاصی نمی‌باشند،
کنترل درونی
بر ایشان مفهوم
روشنی ندارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که نظامهای غیردینی، غالباً به دنبال مهار قدرت از راههای بیرونی هستند و سعی دارند با توزیع و پراکندگی قدرت، به این هدف دست یابند و چون پای‌بند به دین و مذهب خاصی نمی‌باشند، کنترل درونی برایشان مفهوم روشنی ندارد، در حالی که شریعت مقدس اسلام به هر دو طریق مهار قدرت توجه داشته است (چنانکه توضیح آن خواهد آمد) بلکه می‌توان گفت کنترل بیرونی بدون اتکا بر کنترل درونی، به طور کامل مؤثر نخواهد بود؛ زیرا این امکان وجود دارد که نیروهای کنترل کننده و کنترل شونده، همراه گشته و با کمک یکدیگر در جهت سوء استفاده از امکانات ملّتی پیش روند که نمایندگی از آنان را برعهده دارند؛ چنانکه نمونه‌های آن در موارد متعددی در خصوص دولتمردان کشورهای غیردینی؛ اعم از غربی و شرقی که پس از مدتهای طولانی به جرم سوء استفاده‌های کلان مالی و اخلاقی از کار برکنار شده‌اند، مشاهده شده است. اصولاً ویژگی تضمینها و کنترل‌های دنیایی بدون اتکا بر پشتوانه ایمان و اعتقاد مذهبی، همین است.

◀ راههای مهار درونی قدرت در حقوق اساسی

جمهوری اسلامی ایران

□ ۱. عدالت و تقوی و شرایط دیگر

مطابق اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

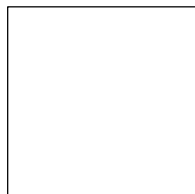
«در زمان غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»

برابر این اصل، صفات زیر در مورد رهبر، شرط شده است:

۱. فقاقت

۲. عدالت





۳. تقوی

۴. آگاهی به زمان

۵. شجاعت

۶. مدیریت

۷. مدبریّت (آینده‌نگری)

این شرایط به بیان دیگری در اصل یکصد و نهم تکرار شده است. این اصل می‌گوید:

«شرایط و صفات رهبر: ۱- صلاحیت علمی لازم برای افتاد در ابواب مختلف فقه ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.»

واضح است که شرط اول در اصل ۱۰۹ مطابق شرط اول در اصل ۵، شرط دوم اصل ۱۰۹ برابر شرطهای دوم و سوم اصل ۵ و شرط سوم اصل ۱۰۹ همان شرطهای ۴ و ۵ و ۶ و ۷ اصل ۵ می‌باشند. تنها، تعبیر «قدرت کافی برای رهبری» در اصل ۱۰۹ اضافه شده است که ممکن است تصور شود مراد از آن، همان شرط مدیریت و مدبریّت است ولی صحیح آن است که مقصود قانونگذار از این عبارت، توانایی جسمی و آمادگی روحی برای رهبری می‌باشد و با توجه به همین نکته بود که در ذیل اصل یکصد و یازدهم گفته است:

«هر گاه رهبر بر اثر بیماری یا حادثه دیگری، موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، در این مدت شورای مذکور در این اصل، وظایف او را عهده‌دار خواهد بود.»

شرایط و صفات رهبر، فقط در دو اصل پیشگفته (۵ و ۱۰۹) بیان شده است و اصل یکصد و هفتم به بررسی موردی پرداخته که واجدین شرایط رهبری، متعدد بوده و هر یک در بعضی از صفات مورد نظر دارای برجستگی باشند و کیفیت انتخاب رهبر توسط خبرگان را در این فرض بیان نموده است.



در بررسی صفات و شرایط فوق باید گفت:

شرط فقاہت، ناشی از پذیرش ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد؛ زیرا طبق این اندیشه، ولایت امر و امامت امت، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) بر عهده فقیه جامعه شرایط است و در اصل کسی غیر از او صلاحیت چنین کاری را ندارد؛ چرا که اصل اولی در باب ولایت، عدم ولایت شخصی بر شخص دیگر می‌باشد.^۷ و تنها پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام بر اساس ادله متعدد، از تحت شمول این اصل خارج شده‌اند^۸ و ائمه علیهم‌السلام نیز فقیه جامعه شرایط را برای ولایت بر مردم و تنظیم امور جامعه تعیین نموده‌اند.

اگر چه فقاہت در جلوگیری از استبداد شخص فقیه مؤثر است، ولی علت اصلی قرار دادن شرط فقاہت، مهار قدرت ولی فقیه نبوده است، بلکه هدف اولیه از این شرط این بوده که ولایت در دست کسی باشد که کاملاً نسبت به احکام اسلامی آگاه است و توانایی اجتهاد و استنباط در ابواب مختلف فقه را دارد تا هیچگاه در یافتن حکم شرعی مسأله‌ای در نماند. همچنین شرط آگاهی به زمان و مدیریت را نیز می‌توان به نحوی به شرط علم (فقاہت) ارجاع داد؛ بدین صورت که اگر شرط علم را در مورد حاکم، به معنای عام و گسترده‌ای بگیریم، آنگاه شامل فقاہت، آگاهی به زمان و علم به کیفیت مدیریت و اداره جامعه خواهد بود. البته باید اذعان کرد که مدیریت، تنها با تعلّم به دست نمی‌آید بلکه خصوصیات شخصی نیز در مدیر بودن تأثیر زیادی دارد.

شرط پنجم و هفتم؛ یعنی شجاعت و مدبّریت (آینده‌نگری) را می‌توان در شرط «قدرت کافی برای رهبری» به معنای عام آن مندرج دانست؛ زیرا بدون شجاعت و آینده‌نگری هیچگاه قدرت لازم برای انجام وظایف رهبری حاصل نخواهد شد.

واضح است که هدف اصلی از قرار دادن این شرایط، کنترل قدرت ولی فقیه نبوده بلکه مقصود این بوده که شخصی می‌تواند ولایت را به دست گیرد که در علم و عمل، توانایی لازم برای رهبری را دارا باشد. بدین ترتیب از میان شرایط نام برده در اصول پنجم و یکصدونهم، فقط شرط عدالت و تقوی است که برای جلوگیری از استبداد احتمالی حاکم پیش‌بینی شده است.

در تعریف عدالت گفته‌اند که «عدل» به معنای قرار دادن هر چیز در موضع خودش می‌باشد که در نقطه مقابل ظلم و ستم است. مقصود از صفت عدالت در مورد ولی فقیه



این است که وی باید دارای حالتی نفسانی باشد که او را از ارتکاب گناه باز دارد و می‌دانیم که ظلم یکی از گناهان بزرگ است، پس صفت عدالت در شخص ولی فقیه او را از انجام ظلم و سایر گناهان، همچون دروغ و حيله و مکر و بدخواهی منع می‌کند. بدین ترتیب مفاد شرط «عدالت» و «تقوی» یکی است؛ زیرا کسی که از انجام گناه بپرهیزد، دارای صفت تقوی می‌باشد، لذا صحیح آن است که این دو صفت را در مورد ولی فقیه به یک معنا بدانیم.^۹

آیات و روایات زیادی بر اعتبار این شرط در مورد حاکم اسلامی دلالت می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان از آیه ۱۱۳ سوره هود نام برد که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾؛ «به آنان که ستم کردند، متمایل نشوید که آتش دامنگیرتان خواهد شد.»

بدیهی است که مسلط کردن حاکم ظالم (غیر عادل) و پذیرش ولایت او، از بزرگترین مصادیق تمایل به ستمگران می‌باشد که براساس آیه، تحریم شده است.

همچنین امام باقر (علیه السلام) از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند که حضرت فرمود:

«امامت و رهبری جامعه برانده نیست مگر برای کسی که در وی سه خصلت باشد: تقوایی که او را از معصیت خداوند باز دارد، حلمی که با آن غضب خویش را مهار کند و با نیکی حکومت کردن بر کسانی که حکومتشان را بر عهده گرفته است تا جایی که برای آنان، همانند پدری مهربان باشد.»^{۱۰}

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که عدالت و تقوی همچون ایمان دارای مراتبی است و بی‌گمان کسی که در جای معصوم می‌نشیند و به نمایندگی از طرف وی امور مردم را در دست می‌گیرد و از تمامی اختیارات حکومتی او برخوردار می‌شود، لازم است از نظر عدالت و تقوی در بالاترین درجات باشد تا بتواند وظیفه نمایندگی را به خوبی به انجام رساند.

در واقع کار هر چه دشوارتر باشد شرایط کسی که آن را بر عهده می‌گیرد باید دقیق‌تر و عالی‌تر باشد و چه کاری از حکومت بر یک جامعه سخت‌تر و طاقت‌فرساتر؟! نتیجه اینکه، تقوی و عدالت لازم برای ولی فقیه هیچگاه با عدالت لازم - مثلاً - در امام جماعت یکسان نیست؛ زیرا لغزشهایی که احتمال دارد برای شخص حاکم پیش آید، هیچگاه در حد لغزشهای احتمالی یک امام جماعت نمی‌باشد.



وجود
صفت تقوی
در ولی فقیه
باعث می‌گردد
که وی
در تمامی امور
از استبداد
به رأی
و انجام
هر کاری که
به ضرر
جامعه اسلامی
و مردم مسلمان
باشد،
خودداری نماید
و در همه حال،
مصلحت اسلام
و مسلمانان را
مراعات کند.

وجود صفت تقوی در ولی فقیه باعث می‌گردد که وی در تمامی امور از استبداد به رأی و انجام هر کاری که به ضرر جامعه اسلامی و مردم مسلمان باشد، خودداری نماید و در همه حال، مصلحت اسلام و مسلمانان را مراعات کند. به همین جهت گفته‌اند که رعایت غبطه (صلاح) مسلمین بر ولی فقیه واجب است و می‌دانیم که انجام این کار جز با وجود تقوایی نیرومند و ریشه‌دار ممکن نیست؛ تقوایی که نزدیک به تقوای معصومین علیهم‌السلام باشد و لذا است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَتَقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ

الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ»^{۱۱}

«از حکومت بپرهیزید؛ زیرا زمامداری و حکومت فقط از آن کسی است که عالم به احکام الهی بوده و در بین مسلمین به عدالت رفتار نماید، همچون پیامبر یا وصی پیامبر.»

چنین پیشوای عادل و هم‌چون قلب اجتماع و مدار حرکت آن به سوی کمال و تعالی می‌باشد؛ چنانکه امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ صَلَاحَكُمْ فِي صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَإِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَأَجِبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لَأَنْفُسِكُمْ وَأَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لَأَنْفُسِكُمْ»^{۱۲}

«صلاح و مصلحت شما وابسته به صلاح زمامدار شما است و زمامدار عادل همچون پدری مهربان است پس، هر آنچه برای خود دوست می‌دارید برای او دوست بدارید و آنچه برای خود نامطلوب می‌شمیرید برای او نیز مکروه بدانید.»

افزون بر این، لازم است که رهبر جامعه اسلامی از صفات



ناپسندی چون بخل و طمع و سازشکاری بدور باشد. البته می‌توان میرا بودن از این صفات را داخل در عدالت و تقوی، به معنای وسیع آن دو دانست. به خصوص که عدالت و تقوای لازم برای شخص ولی فقیه، باید در حد بالایی باشد. می‌توان نتیجه گرفت که دارنده چنین صفاتی هیچگاه بخیل، طماع یا سازشکار نخواهد بود. علی‌علیه می‌فرماید:

«... و شما به خوبی می‌دانید که هرگز سزاوار نیست حاکم بر ناموس، خونها، اموال، احکام و رهبری مسلمانان، شخصی باشد بخیل؛ زیرا شکمبارگی خود را در اموال مردم می‌یابد... و نه رشوه‌خوار؛ چرا که در قضاوت، حقوق مردم را پایمال می‌کند.»^{۱۳}

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که دارا بودن عدالت و تقوی و خداترسی در حدی بالا و شایسته مقام رهبری، تا اندازه بسیار زیادی می‌تواند قدرت ولی فقیه را همواره در مسیر خواست الهی و مصلحت اسلام و مسلمین به جریان اندازد. برخورداری از این صفات عالی نفسانی، درجه تضمینی بیشتر از کنترل بیرونی بر اعمال ولی فقیه دارد؛ زیرا در این صورت، دیگر احتمال آن نمی‌رود که کنترل کننده و کنترل شونده در جهت سوء استفاده از امکانات مختلف کشور با یکدیگر همدست شوند.

تشخیص دارا بودن این شرایط، مطابق اصل یکصد و هفتم، بر عهده مجلس خبرگان رهبری است که اعضای آن باید دارای شرایطی چون اشتهار به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی باشند و به مبانی اجتهاد کاملاً آشنا بوده و برخوردار از بینش سیاسی و اجتماعی و آشنا به مسائل روز باشند.

با توجه به اینکه خبرگان رهبری خود منتخب مردم هستند، مقام رهبری نیز به طور غیر مستقیم منتخب مردم خواهند بود.*

□ ۲. حُسن سابقه و رشد در محیط ویژه

از شرایط دیگری که به طور طبیعی در شخص رهبر وجود دارد و نسبت به کیفیت سلوک

*. از آنجا که انتخاب ولی فقیه توسط خبرگان، برابر مبنای نصب به معنای رجوع به اهل خبره در تشخیص ولی فقیه می‌باشد، نه به معنای اعطای قدرت توسط مردم به ولی فقیه. بنابراین، میان انتخاب به معنای تشخیص و مبنای نصب، هیچ گونه منافاتی وجود ندارد.



وی در اداره کشور، تا حدی، اطمینان می‌بخشد، حسن سابقه او و رشد وی در محیطی ویژه است؛ بدین معنی که یک دانشجوی علوم دینی، تا رسیدن به مقام فقاہت و اجتهاد، باید راهی بسیار طولانی را پیماید و در این راه سختی‌های بسیاری را تحمل کرده، از امکانات رفاهی زیادی چشم‌پوشی نماید. به خصوص اینکه صرف دارا بودن اجتهاد در حد تجزی برای رسیدن به مقام رهبری کافی نیست بلکه مطابق اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، باید «صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه» را دارا باشد و این به معنای برخورداری از نیروی اجتهاد مطلق است که پس از سالیان طولانی و ممارست بسیار در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی، برای شخص حاصل می‌گردد. بدیهی است که طی کردن این مدت طولانی، از دو ویژگی عمده برخوردار است:

الف: در تمام این مدت، در محیطی آکنده از علم و معنویت به سر برده و علاوه بر اینکه در کنار توده مردم و هم سطح با آنان (بلکه در بسیاری از اوقات پایین‌تر از ایشان) زندگی کرده است، بیشتر وقت خود را صرف تحصیل علم و تقوی نموده، آن هم در کنار اساتیدی که بسیاری از آنها نشانه‌ای از نشانه‌های بزرگ الهی در دانش و پرهیزکاری بوده‌اند.

ب: رفتار او در چنین محیطی، قهراً مورد توجه دیگران قرار گرفته و در طی سالهای طولانی، ویژگی‌های مختلف درونی خود را بروز داده و اشتها به علم و تقوی پیدا کرده است.

اصولاً در حوزه‌های علوم دینی رسم بر این است که رابطه استاد و شاگرد، گذشته از اینکه رابطه‌ای علمی است، ارتباطی معنوی و ارشادی نیز می‌باشد و اساتید خود را موظف می‌بینند که شاگردان خویش را از جهت اخلاقی نیز هدایت و راهنمایی کنند، بدین خاطر است احترامی که طلبه علوم دینی برای استادان خود قائل می‌باشند، در دیگر مراکز علمی، به چشم نمی‌خورد یا لاقلاً کمتر دیده می‌شود.



و نیز از همین جا است اجازه‌های اجتهادی که توسط علمای بزرگ برای طلابی که به مقام منبع اجتهاد و استنباط احکام دین نائل شده‌اند، صادر می‌گردد، تنها شهادت به علم و قدرت استنباط آنان نیست بلکه علاوه بر آن، شهادت به تقوی و معنویت ایشان نیز می‌باشد.

بدین ترتیب کسی که در طی سالهای طولانی در چنین محیط پربرکتی رشد کرده و به اخلاق و رفتار نیکو و علم و اجتهاد شناخته شده است، می‌تواند در حد بسیار بالایی مورد اعتماد و اطمینان قرار گیرد؛ چه اینکه در طول مدتهای متمادی، فراز و نشیبهای زیادی در زندگی فردی و اجتماعی شخص پدیدار می‌گردد که گوهر وی را آشکار می‌سازد؛ چنان که علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عُلْمٌ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ»^{۱۴}

بی‌تردید نمی‌توان برای مدتی طولانی، رذایل نفسانی را پوشانید، پس اگر کسی در طی چنین مدتی به راستی و درستی و علم و تقوی شناخته شده باشد، می‌توان گفت که شایستگی مقام رهبری را از جهت برخوردار بودن از عدالت و تقوی دارا می‌باشد* و مگر جز این است که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به همین صورت در میان مردم عربستان آن روز «محمد امین» مشهور گشت؟

اگر بخواهیم به زبانی علمی سخن بگوییم باید بپذیریم که اصولاً بسیاری از شناخته‌های افراد بشر نسبت به یکدیگر، از همین طریق حاصل می‌گردد؛ یعنی یا خود در طی مدت طولانی با دیگری آشنا بوده و رفتار و کردار او را زیر نظر داشته‌اند یا اینکه از کسی که با

* البته می‌دانیم که برای رسیدن به مقام و موقعیت رهبری، داشتن صفات دیگری نیز لازم است، همچون شجاعت، مدیریت، مدیریت و دارا بودن قدرت کافی برای رهبری و... که وجود آنها را از طریق دیگری باید احراز نمود. سخن ما در این مقام، تنها ناظر به دارا بودن عدالت و تقوی است نه دیگر شرایط و صفات.



مقصود از
«مهار درونی»
این است که
بدون قرار دادن
قدرتی
در مقابل
شخص
کنترل شونده،
صرفاً از راه
وجود صفاتی
همچون عدالت
و تقوی
قدرت وی
مهار گردد
و از گرایش او
به سوی استبداد
و خودکامگی
جلوگیری شود.

او چنین رابطه‌ای داشته پرسیده‌اند. بنابراین، شهادت به عدالت و تقوای یک نفر نیز ناشی از شناخت وی در مدتی نسبتاً طولانی می‌باشد و بدین ترتیب تمامی رُه‌های عادی شناخت افراد بشر از یکدیگر به راه واحدی منتهی می‌گردد که عبارت است از دیدن مظاهر اعمال یک نفر در مدتی طولانی که در صورت نیکو بودن اعمال وی، از آن به «حُسن سابقه» تعبیر می‌گردد. حتی می‌توان گفت که تقوی و عدالت و شجاعت شخص رهبر نیز در بسیاری از موارد به همین صورت دانسته می‌شود، لذا این طریق را می‌توان طریقی عقلایی دانست که مورد امضا و تأیید شارع مقدس نیز قرار گرفته است.

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، این است که حُسن سابقه و رشد در محیط ویژه، در بالاترین درجات خود، موجب علم به تقوی و عدالت یک شخص می‌گردند ولی این بدان معنا نیست که میان حُسن سابقه و رشد در محیط ویژه از یک طرف و عدالت و تقوی از طرف دیگر فرقی قائل نشویم؛ زیرا عدالت و تقوای یک نفر ممکن است دارای سابقه‌ای چندان طولانی نباشد البته احراز عدالت و تقوی در این صورت نیز موجب اطمینان به شخص و ایمن بودن نسبی از انحراف وی به سوی استبداد و خودکامگی می‌گردد ولی داشتن حُسن سابقه و رشد در محیط ویژه، دو عاملی هستند که در کنار عدالت و تقوی، موجب مزید اطمینان و اعتماد به شخص می‌گردند.

◀ ارزیابی رُه‌های مهار درونی

چنانکه گفته شد، مقصود از «مهار درونی» این است که بدون قرار دادن قدرتی در مقابل شخص کنترل شونده، صرفاً از راه وجود صفاتی همچون عدالت و تقوی - که به صورت یک باز دارنده و عامل مهار کننده داخلی عمل می‌کنند - قدرت وی مهار گردد و از گرایش او به سوی استبداد و خودکامگی جلوگیری شود. همچنین گفته شد که این طریق کنترل قدرت در نزد حکومت‌های غیردینی شناخته شده نیست و اصولاً هنگامی که التزام به دین و مذهب معینی در میان



مهار درونی را
می‌توان
از راههای موفق
و اطمینان‌آور
مهار قدرت
دانست،
ولی این طریق
تنها احتمال
سوء استفاده
شخص
کنترل شونده
از قدرت
خود را،
از بین می‌برد
یا به شدت
تقلیل می‌دهد،
نه احتمال
خطای او را.

نباشد، کنترل درونی قدرت، معنای واضحی نخواهد داشت.* با استفاده از دو طریقی که برای مهار درونی قدرت توضیح داده شد، می‌توان تا اندازه‌ی زیادی به شخص کنترل شونده و عدم سوء استفاده او از قدرت، اطمینان حاصل نمود. کسی که دارای ملکه عدالت و تقوی بوده و با حسن سابقه در محیطی ویژه رشد کرده است، هیچگاه از روی علم و عمد (نه خطا و اشتباه) به تزییع حقوق دیگران و عمل بر خلاف مصلحت آنان اقدام نمی‌کند.

البته این اطمینان هیچگاه به صددرصد نمی‌رسد. ولی بیشترین اطمینانی که می‌توان نسبت به یک شخص کسب نمود، تنها از همین طریق است؛ زیرا ضمانت اجرایی آن، این دنیایی نبوده بلکه مربوط به خداوند و جزای اخروی می‌باشد. به عبارت دیگر، ضریب اطمینان راههای مهار بیرونی قدرت تا اندازه‌ی زیادی به اجرای مهار درونی بستگی دارد؛ زیرا وقتی شخص یا نهاد کنترل کننده از عدالت و تقوی بی‌بهره یا کم‌بهره باشند دیگر نمی‌توان انتظار داشت که در نظارت و کنترل خود، دچار انحراف نگردند.

نتیجه اینکه مهار درونی را می‌توان از راههای موفق و اطمینان‌آور مهار قدرت دانست، ولی این طریق دارای نقطه ضعف نیز می‌باشد و آن اینکه این روش تنها احتمال سوء استفاده شخص کنترل شونده

*. مگر اینکه صحبت از وجدان بیدار شخص به میان آید و اینکه هر کس با مراجعه به وجدان خود در می‌یابد که ظلم به دیگران و تزییع حقوق آنها از راه استبداد و خودرأیی امری زشت و ناپسند است ولی آیا در یک حکومت غیر دینی می‌توان از چنین وجدانهای آگاهی سراغ گرفت؟! و به فرض وجود داشته باشد تعدادشان چقدر است؟ آیا می‌توانند همچنان بیدار و آگاه باقی بمانند؟! آنچه در حکومتهای مزبور مدنظر قرار می‌گیرد، میزان وفاداری شخص به نظام و حکومت می‌باشد که معمولاً پس از مدت‌های طولانی و انجام کارهای خطیر توسط یک شخص، احراز می‌گردد. شاید بتوان وفاداری به نظام در این حکومتها را با عدالت و تقوی در حکومتهای دینی مقایسه نمود. ولی به راستی تا چه اندازه می‌توان به کسی که اعتقادی به خالق هستی ندارد یا با اعتقاد به او از وی پروا نمی‌کند، اعتماد نمود؟!!



از قدرتِ خود را، از بین می‌برد یا به شدت تقلیل می‌دهد، نه احتمال خطای او را، چه بسا که شخص کنترل شونده، به خصوص اگر فرد واحدی باشد و به صورت جمعی یا گروهی عمل نکند، در به کار بردن قدرت و استفاده از آن، دچار خطاهای فاحش گردد. با وجود علم به عدالت و تقوای او، می‌توان گفت که وی از روی عمد و به قصد اضرار مرتکب چنین کاری نشده است، لیکن آنچه مهم است، ضرری است که از خطاهای مزبور بر کشور و مردم وارد می‌گردد و این ضرر را نمی‌توان با مبرّی دانستن وی از سوء استفاده از قدرت جبران نمود.

علاوه بر این، چنانکه گفته شد، احراز عدالت و تقوی در یک نفر، اگر چه اطمینان‌آور است ولی موجب یقین و از بین بردن هر گونه احتمالی نسبت به سوء استفاده شخص کنترل شونده از قدرت نمی‌گردد و این احتمال، اگر چه در حدی ضعیف، باقی می‌ماند.

همچنین دارا بودن حُسن سابقه در محیطی بسته و بدور از فعالیتهای اجتماعی و بدون قرار گرفتن در مشاغل و مناصب حساس نمی‌تواند همواره موجب حصول اطمینان در حد بالایی نسبت به عملکرد شخص در آینده باشد، آن هم در بالاترین مناصب اجتماعی - یعنی رهبری یک جامعه - که از هر سو به جاذبه‌های نیرومند جاه‌طلبی و ثروت‌اندوزی احاطه شده است. در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران برای از میان بردن نقاط ضعف فوق و بالا بردن ضریب اطمینان نسبت به اعمال ولی فقیه، علاوه بر راههای مهار درونی، راههایی نیز برای مهار بیرونی قدرت پیش‌بینی شده که امید است در مقالی دیگر مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

□



سال نهم / شماره سوم



۱۰۸

◀ پی‌نوشت‌ها

۱. باید گفت نظریه تفکیک قوا متکی به دو اصل است: اول - ترس از قدرت یافتن یک مرکز واحد. دوم - نظارت یک قدرت بر قدرت دیگر (مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، ص ۱۴۶).
 ۲. ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۳۲۶
 ۳. روح القوانین، فصل ششم، کتاب یازدهم به نقل از: ابوالفضل قاضی، شأن نزول تعادل قوا و نزول شأن آن، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۵، بهار ۱۳۵۰، صص ۷۳-۱۰۸
 ۴. همان.
 ۵. همان.
 ۶. همان.
 ۷. حسینعلی منتظری، ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۷
 ۸. همان، صص ۷۲-۳۵
 ۹. دیگر نویسندگان و اندیشمندان نیز در هنگام بررسی صفات ولی فقیه با عنوان «صفت عدالت»
- گاهی از عدل نام برده‌اند و گاهی از تقوی و ورع. برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه و نگارش داود الهامی، صص ۲۳۸-۲۳۲
۱۰. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷
 ۱۱. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۰۶، با توجه به اطلاق این روایت، می‌توان آن را شامل حکومت و زمامداری نیز دانست. اما اگر روایت را فقط ناظر به قضاوت بدانیم، آنگاه می‌توانیم به طریق اولویت استدلال کنیم، به این بیان که وقتی برای قاضی لازم باشد که شخصی همچون پیامبر یا وصی پیامبر باشد برای حاکم یک جامعه که مسئولیتش از قاضی به مراتب مهمتر است، به طریق اولی وجود چنین تقوایی لازم خواهد بود.
 ۱۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۰، چاپ آل‌البیت.
 ۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱
 ۱۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۱۷

